نصاب و عروض

در این مجموعه سه رساله است

۱: نصاب الصبیان با حواشی فراوان در حاشیه آنها

۲: رساله‌ای در علم عروض

۳: دیوان اشعار فارسی

۱

نصاب و عروض

در این مجموعه سه رساله است

۱: نصاب الصبیان با حواشی

فراوان در حاشیه آنش

۲: رساله ای در علم عروض

۳: دیوان اشعار فارسی

۱

نصاب و عروض

در این مجموعه سه رساله است

۱: نصاب الصبیان با حواشی فراوان در حاشیه آن

۲: رساله ای در علم عروض

۳: دیوان اشعار فارسی

۱

نصاب و عروض

در این مجموعه سه رساله است

۱: نصاب الصبیان با حواشی فراوان در حاشیه آن

۲: رساله‌ای در علم عروض

۳: دیوان اشعار فارسی

دعای مأثور در وقت کسوف و خسوف بجهت دفع آفات و بلیات سه مرتبه بخوانند

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة ابراهيم
خليل الله وعلى دين رسول الله وتوكلت
على الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
اللهم اني اسلمت نفسي اليك ووجهت
اليك وفوضت امري اليك واياك اسئل الله
العافية من كل سوء في الدنيا والآخرة
اللهم انك تكفيني من كل احد ولا تكفيني
من كل احد ولا تكفيني ما احد ما اخاف
ولحذر واجعل لي من امري فرجا ومخرجا فانك
تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت على
كل شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين

V

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابو نصر فراهی حسد جانت

وحقد حاسده ما حرکت

الشمال النخل الدقیق وتحرکت

الشمال النخل الدقیق که چون صبیان

بشر از تعلم لغت عرب رغبت نمی فتد

باشعار فارسی چه خوش آمدن شعر مر طبعهای
موزون را غرض زینت و تعلم لغت عرب
کلید همه علمهاست قدری را ازوی بنظم
یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند و چند نکتی
که ضابطه بود هر چیزی را از علوم بمیان
این قطعها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن
این نسخه همه کس را رغبت افتد و چون
مجموع دویست و پنجاه بیت آمد از انصا

صبیان نام کردیم و بالله التوفیق و علیه
التکلان

القطعة الاولى فی بحر المتقارب المثمن المقصور
مثل

اله است و الله و رحمن خدای
دلیل است و هادی تو کو رهنمای
سما آسمان ارض و غبرا زمین
محل و مکان و معان است جای
سقر دوزخ و نار آتش و ملک

چه جنّت بهشت آخرت آن سرای
رئه شش قفا پس و وجه روی
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای
شفه لب لسان چه زبان فم دهان
ید و جارحه دست و حلقوم نای
فرس اسب و بغل استر و سرج زین
بعیر اشتر است و جرس چه درای
رجل مرد و مرأه زن و زوج جفت

غنی مالدار است و مسکین گدای
قناة است کاریز و عذب آب خوش
چه ینبوع چشمه حماء است لای
کران عود و ترلط و تر رود
ولی صنج چنگ است و مزمار نای
ثمن چه بها و بهار و شتی
شبر است و بیل و بود و بیل و ای

عیون شور چشم و بلند است کند

بود لود علی المعی تیز رای ذکی

حقیق و جدیر و قمین و حری

سزاوار با کیر و ادخل درای

القطعة التاسعة في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان

رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

بگوی

بگوی مجتث و این بحر را تو خوش برخوان

اصل

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران

فتی خفف جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز

لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی و آنک سرب

حلی است زیور و عالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ
مجن و جُنّه سپر سهم تیر و قوس کمان
عصب پی و یلب جوشن است و درع زره
وهق کمند و لی نصل و معبله پیکان
عجاج و نقع و قتام و هبا و رهج غبار
کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان
حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد
قراضه ریزه زر رنج بود و خسر زیان

یغوث و نسر و یعوق است و لغو و ود و عزی
سواع و لات و مناتست نامهای بتان
صنم چو نصب و نصب زون و جبت و طاغوت
وثن بت و وثنی بت پرست و آل سراب
چو عود و شارف و نابت و ثلب اشتر پیر
افیل و حاشیه و حشو اشتران جوان
هدف نشانه غرض هم خبیئه زه گیر است
وتر زه آید و معراض تیر کژ میدان

القطعة الثالثة في بحر الرمل المثمن المحذوف

اي بهاري كي ميانت همچو موئی در كمر
غنچه از رشك دهانت ميخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خيز در بحر رمل اين قطعه را بر خوان زبر

اصل

جيد گردن صدر سينه ركبه زانو راس سر
ثوب جامه رزق روزي زاد توشه باب در

عرش سقف وبيت خانه كحل سرمه رمل ريگ
حسن خوبي قبح زشتي جاف خشك ورطب تر
ذئب وسرحان سيد گرگ وسمع بچه فاره موش
حية يارو حوت ماهي طير مرغ وريش پر
عين چشم والف پلني حاجب ابرو شعر موي
نقي مغز وشحم پيه واذن گوش اطروش كر
هدنه صلح وحرب جنگ ديوم روز وليل شب
غيظ خشم وضحك خنده حكه خارش نقبه كر

بارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب

شام و بز و عنجد و عقیان و علن و نفرید

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین جدن دو

زوج شوی و زوجه زن عزبات گشت و نحل

حنطه گندم دخن ارزن خبز نان دگجم کو

اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر

لجه و دریا و یم و بحر دریا قعر تک

فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار آهو و خر

شط و شاطی عدوه جلهه عقه و ساحل کنار

مزرعه حاره کلابه دان و حارث برزگر

شنشنه هجیر و شیمه دیدن و دو دست خوی

غیث باران ثلج برف و ناد نم مبلول تر

کوه روزن غرفه بالاخانه دکان بکه کو

سده درگه درب دروازه است و معبر گذر

بزه جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن

خیط رشته ابره سوزن دان لطانه استر

زره دان یکپاره آهن کنگره دان یکپاره نان

جذوه دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

جمع وطس وشنیدمان واوس باشد نام گرگ

نوص وعجوه نام خرما شرق وشارق نام خور

القطعة الرابعة في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار

قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

بگوی مجتث واین بحر را بکن تکرار

اصل

وریس چنبر وکم آستین وسب دستار

چو ذیل دامن جامه است وتکه بند ازار

قطاب جیب وسراویل ازار وخف موزه

عتاد سازره وجدیل زمام مهار

مدینه وبلد ومصر شهر سور [illegible]

چنانکه معرکه لشکرگه است وحصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان وسکین کارد
خیاط ومخیط سوزن ست و سم سوفار
لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول
شفیق دادر و ردء و رفیق و صاحب یار
حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو
سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار
عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می
کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو
ثلث و خمس سه و پنج و اربع است چهار
ولیک سته و سبعه ثمانیه تسعه
شش است و هفت و دگر هشت و نه چو الفاظ
غرب بید است و صنوبر خلاف بازدو
چو نخل خرما فرصاد توت و دلب چنار
مصافحه است گرفتن چو دست یکدیگر
تعانق است گرفتن کنار و حجر کنار

شمامه عطر بود بوی و بویدان جونه

بمد و قصر بو یاور درا گلاب بسماز

رخیص شسته دنس شوخگن جرین خرمن

ذلول رام و وسن خفته و یقظ بیدار

مراح جای شتر مربض است جای غنم

کناس دان و وجار آن آهو و گفتار

تصنیم دان خوخ معلف آخر و آری

خوبست آخیه نشوار و جره دان نشخوار

قیل

قبیل و امة و عصبه و جو رهط و فرقه گروه

چنانکه اثم و جنش اجرم است و انجع بار

٢ القطعة الخامسة في بحر المجتث المثمن المخبون ١ المحذوف

بریز در صدف خاطر ای هنر پرور

ز بحر مجتث دلکش سفینهای گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

بخوان ز بعد وی این قطعه بصواب از بر

اصل

در این قطعه شانزده بیت [illegible]

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر
ولید و طفل بچه ام و والده مادر
رحم قرابت و ربائب بدان بود ختن داماد
چنانچه صهر خسر و والد است پدر
زکی است پاک و حفی مهربان خفی پنهان
جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر
ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس
شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر

فلق سفیده شفق روشنی در اول شام
ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر
حمل بره بقر و ثور گاو و عجل بچه
مراره زهره طحال و کبد سپرز و جگر
بعید دور و وراء پس امام پیش و وسط
میانه وسط میان تحت زیر و فوق زبر
علاة سندان فطیس پتک و منفخ دم
قدوم و منحت تیشه خصین و فاس تبر

سوار دست برنجن چه یاره خلخال
وشاح و عقد حمایل رعاث و تاج افسر
بدی نخستین باشد فی دوم اخیر پسین
نقیض اولی اخری و آخر است دگر
قمیص کرته و یلمق قبا و رنط رکوی
نصیف همچو خمار است و مقنعه معجر
اجاج تلخ و تفه بیمزه است و مالح شور
فرات عذب و رطب و ایسف مور و کر

شراره خند رو بود یارج و شواظ لهب
زبانه فحم چه انگشت رماد خاکستر
عجین خمیر و دقیق آرد دان نخاله سبوس
ادام نان خورش قند و نبات شکر
حزام تنگ و ثفر پاردم لجام لگام
عنان دوال و ... منطق و نطاق کمر
رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف
سنوقه سنهنه و حداد و قین آهنگر

شفا جُرُف لبِ وادي و هار افتاده

جهة چو وجهه و شطر است سوي و شقه سفر

بکیم گنگ و ذریعه وسیله مرجان دیگ

عقیم و عاقر نازای و حامل آبستن

حفید و سبط نبیره است و رابه مادندر

القطعة السادسة في بحر الرمل المثمن المقصور

ایکه چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود

بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود

فاعلان

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ و فروج است جوژه بیضه تخم مرغ و خود

چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود

اصفر و فاقع چه زرد و احمر و قانیست سرخ

هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخره حجر چون جلمد و جلمود سنگ

هست حصا سنگ ریزه ماء و وادی آب رود

چو دفیض و جود بخشش جود ده بنکی جود ده تک
وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود
غبن در رز یار زیانست و غبن در رایها
چون غبی دان بی نیاری و ز بلند خوانی سرو
طیر دایه چکاوک زنده دلبش بشره طمع امید
توم سیر و جلجلان کنجد و چون حمص نخود
ازاریج بادیان رنک بوی خوش اذخر وز
نثر وستی زا پراکنده شمر مجموع کو

فول باشد باقلا و ذره ارزن سلت جو
پس عدس دان دانه جمج ماش و قلیان جه نخود
هاویه دان و جهنم دوزخ و غساق ریم
دود کرم و دخ نخاس است و دخان یحموم دود
تاجر انبار بازرکان و فاجر نابکار
صاعد ابر دیکی که بالا میرود هابط فرو
اسود و سودا سیاه است ابیض و بیضا سفید
غزل رشتن و جون تنداه و لحمه بافتن تار و پود

القطعة السابعة في بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

چو دل ز پرده عشاق برکشد آهنگ
به بحر مجتث و خواند غزل بنغمه و چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بگو که تا شودت یار دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعة شتاب و لبث درنگ
قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمراء

شعاع او زهر و صبغ چه شکوفه و رنگ
اسنج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل

اشل و اقطع بدست دان و اعرج لنگ
قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد و ذئب و نمر یوز دان و خرس و پلنگ
غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعیت

ولی حمامه و کرسکی کبوتر است و کلنگ
قصب نی آمد و ظفر ناخن و ذراعه غزد

چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنگ

حز

چو ابن آوی ثعلب شغال و روبه دان

سمک وگر سر طالبت ماهی و خرچنگ

فقاهه دانش کافی پسند و طبع منش

ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ

چو طابه طیبه و یثرب مدینه ام قری

چو بکه مکه سباس و صفا مروه دو سنگ

جدید و غض و قشیب و بدیع تازه و نو

شریکه همچو حنیشه کمان مقابله جنگ

فراش دان تو بساط و فراش پروانه

ابل شتر مغناطیس ست نوعی سنگ

سویق پست و جشیش و جریش بلغور

جشب طعام درشت و خوک چه بورنگ

قفار نان تهی فوج و حزب و ثله گروه

سبات خواب و شقر قوه لاله و رنگ

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم

ز شرم رخت لاله را داغ بر دل
ز رشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعولن
تقارب ازین بحر گردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل
وطن جایگه کرم رز ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را
بترتیب نامی است روشن نه مشکل

مجلّی مصلّی مسلّی و تالی
چو مرتاح و عاطف حظی و مؤمّل

لطیم و سکیت ار بحاجت عرق خوی
فؤاد است و قلب و جنان و حشا دل

بدین ده دو دیگر الحاق میکن
یکی هست فاشور و دیگر چه فسکل

لبن خشت خام و آجر چه پخته
عسر ضد آسان عویص است مشکل

حصان اسب نر باشد و حجر ضدش

فلو مهر کره شتر بچه فرمل

القطعة التاسعة في بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه

گرت در تقارب بود اشتباه

فعولن فعولن فعولن فعول

بخوان خوش برین وزن هر صبحگاه

ثمر میوه حب دانه وتبن کاه

ثمر میوه حب دانه وتبن کاه

طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس

دم و جند و جیش است و عسکر سپاه

عرض خواسته طارف و تالدش

نوش با کهن دان و فاسد تباه

غدو ایش عکس فردا و دی

چو ابیض سفید است و اسود سیاه

ذنوب است و غرب است و سجل است دلو
رکی جب و بئر و قلیب است چاه
حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد
خطا جرم و ذنب است و عصیان گناه
مناص و مفر جای بگریختن
معاذ و ملاذ است و ملجا پناه
حکم داور و محکمه جای او
ولی بینه همچو شاهد گواه

ذهاب و مجی رفتن و آمدن
سیاحت بگشتن سباحت شناه
چو مملوک عبد است و مولا غلام
وصیفه امه جاریه هست داه
خو
قعیده حلیله ظعینه ربض
زن و بعل شوهر دنیه کلاه
غداة و مسا بامداد است و شام
عشا وقت خفتن قلنسوه کلاه

القطعة العاشرة في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف

گه موزون آفتاب لقا — وزن بحر خفیف جست از ما

فعلاتن مفاعلن فعلن — گفتم اینست بحرش ای زیبا

من وعن از الی وحتی تا — این کو کیف چون ام واو یا

فی در است وعلی بر وکم چند — نحن ما انتنا وانا ما

انتم وکم شما وذا این — انت تو انت زن ولی تنها

ان ولو گر متی کی ولا نه — ایّما همچو حیثما هر جا

ست پس وقبل پیش وبعد پس — لم مرا ولی مرا لنا مارا

[illegible]

صه مکوسه مکن دع و دز مان | لم و لمانه و هلم بیا
انا چون انتی و ای من | ما چه و من که ثم پس مع با
ذی و هاذی و هاذه این زن | مرد ذا او ذوست باهذا
تلک آن زن چو ذلک آن مرد | ثم آنجا و منها اینجا
غیر جز فقط هر کز ایضا نیز | رُبَّه رُبَّما و رُبَّ بسا
مذ و منذ از زمان باز آست | ایها ایه دور شو بفرا
مهلا آهسته باش و آگاه خوش | قلما اندک و بخ نیکا

القطعة الحادیة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز
قدچو سرو تو عشاق راست عمر دراز
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز
رجا امید و گرانست و سوغ و حل و جواز
روایی و نصفت عدل و صوت و جرس آواز
حضیض و غایر و غور است و نخل و وهده نشیب
یفاع و ربوه و تل پشت و نجد و هضبه فراز

طعام خوردنی و خل سرکه و ملح نمک
ارز برنج و مرق شوربا و قلیه لاغار
قصید مغز ستبر است و رار مغز تنک
قدید کاک و سمین فربه و طویل دراز
مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره گشنیز
کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز
سمیذ و درمکه نان سفید و خل سرکه
رغیف گرده و بدء است و ابتدا آغاز

قطیع دان رمه جدی و عناق بز غاله

چنانکه مغز روضان میش و تیس نهاز

ابو الملیح چکاوک ورسیت قبره نام

چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز

صعیر خورد و حباری شوات و مخلب چنگ

حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع گاز

تکرع است و ضوا است و نیت عزم

بنیه قبله بود کعبه چون صلوه نماز

عطاس

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره

جبان و هاع و هدان بیدل و تحجب ناز

زنیم سنده و دعی نیز هم ندی پاشرم

رسیل همره و بعله زن و بخی همراز

کلیم همسخن است و حریف هم پیشه

قرین ندیم بود همدم و شریک انباز

وشل نمد غدق و ضحل و سلسل و عجه

چو فسخ و غیل و علل آب و شرو کوی راز

القطعة الثانية عشر في بحر الرمل المثمن المقصور

اي قدت سرو خرامان وي رخت ماه تمام

ساز در بحر رمل بار دگر سير و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

همچو بلبل بعد ازين اين قطعه بر خوان صبح و شام

اصل

قرم وعظ ليف و خلاخل سند و رايش و همام

مهتر است و دبت صدر و سي چيز و اسم نام

عقوه

عقوه ساحت امر كار و قول گفت و فعل كرد

جنب پهلو جار همسايه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ريح بوي باد و غين و غيم ميغ

نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام

زبده مسكه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم

كوز كوزه قصعه كاسه قدر ديگ و كاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع كشت و ريع دخل

كدس خرمن حزمه دسته صعب و انف تند و

ثغر وسن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خد رخ و جوف اندرون ضیق و ضنک تنگی و کام

آدمی انسی و انسان مردم و جنی پری

اجر مزد و رشوه پاره عزم تاوان دین وام

اصبع انگشت لک ابهام انگشت زن

بار سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی نیز کبر

قیح و دم ریم است و خون القلس ای الهی خام

عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه

سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

چون احد یکشنبه اثنان و ثلثا اربعا

هشت دوشنبه سه شنبه چهارشنبه والسلام

پنجشنبه دان خمیس و قرن سی سال درست

بضع از سه تا به نه یکیک عدد را ساز نام

حین و آن و آنی وقت و جدیدان روز و شب

غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شغیر و صنبره و کتشان خویست و چاش و رز عنیر

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث

هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

رقاد و هجعت خفتن سهاد بیداری

بدول و باذل و باخ سخی و شبعان سیر

حدب چو رابیه و نجوه ربوه دان بالا

چنانکه صاع و صوب و حدور باشد زیر

طل و رهمه نم باران ساحیه باران سخت

جنة الماوی و فردوس برین دار السلام

الباب الثالثة عشر در بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

ترا است بخوبی حسن بدر منیر

مرا است با رخ تو پای عقل در زنجیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

خوشست صوت مجتث بناله بم و زیر

اصل

عوج سیحی و جرزنی گیاه وامت بکند

خبار زم و احاذه غدیر و قاع کویر

القطعة الرابعة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب

المقبوض الازل فی اسامی فروج الاصابع

ای انکه مدام نام تو ورد ذکر است

از گرد رهت دامن گل پرعطر است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

اخرب هزج است اگر ترا این فکر است

بصم

بصم و عتب و رتب چهارم فتر است

ایهامه چیست فوجهای شبر است

القطعة الخامسة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض

الازل فی اسامی ازواج النبی فیه بعد النبی صلی الله علیه وآله

ای طلعت ماه جبهات محتشمه

محتاج رعایت تو دلها چو رمه

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

تقطیع باین بحر کن از هر کلمه

نه جفت نبی که پاک بودند همه

گشتند عایشه و جویریه محتشمه

با ام حبیبه حفصه بود و زینب

میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشر في بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل في ذكر اولاد النبي صلى الله عليه وسلم

در سینه دلت چو خاره اندر سیم است

از تیغ جفای تو دلم پر بیم است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

بحر هزج اخرب از این تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب و طاهر از سر تعظیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم

زینب بشمار از سر تعلیم است

القطعة السابعة عشر في بحر المضارع المثمن الاخرب المكفوف في اسماء اخوال النبي صلى الله عليه وآله

ای مشتری شمایل وخورشید کوکبه

حسن رخ تو رشک مه چارده شبه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

موالی دوازده است یعنی رایکی نبه

دیگر فضاله انکه تربیع است ونه هبه

ثوبان رباح وصالح وبدعم یسار وزید

بو رافع وضمیره کبشه مو نخصبه

الفقه

القطعة الثامنة عشرة في بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الاول في اسماء السور التي نزلت بالمدينة

ای قد تو در گلشن جان سرو روان

از رشک قدت سرو خجل در بستان

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

این نوع رباعی هزج اخرب دان

نور وحج وانفال مدینی میدان

بالم یکن وزلزله احزاب همان

پنج اول وقد سمع رغد وحاذید

فتح وپس وبلش ونصر ودهر ورحمن

القطعة الملحقة في بحر الهزج المثمن المقبوض

الاول في اسامي قراء السبعة

ای ناصیه سای فطرتت بدر منیر

روشن بودت چو مهر تابنده ضمیر

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

تقطیع کن این قطعه و تعلیم بگیر

استاد قرائت بشمر پنج و دو میر

بو عمرو علاء و نافع و ابن کثیر

پس حمزه و ابن عامر و عاصم را

از جنس کسائی شمر و هفت بگیر

القطعة التاسعة عشر في بحر المتقارب المثمن السالم

في اسامي القلاع التي فتحها النبي صلعم من خيبر

ز خیبر ستد مصطفی هفت قلعه

خدایش بداد آنچنان ملک سالم

کثیته بدو ناغم وشق و آنکه

قموص و نطاة و سطیح و شلالم

القطعة العشرون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

فی اسماء اوجاع المهلکة

نام اوجاع مهلک ای دراک

بشمرم بر تو خوب کن ادراک

فعلاتن مفاعلن فعلن

وزن بحرش بود چو گوهر پاک

خشن و لادغ است و اعیائی

خذر سی و محدد و حکاک

ناخس و رخو و کاسر و ضاغط

وان مفتح گزو عضل شد چاک

ضربان و ثقیل و ثاقب باز

وان رسلی گزوست اصل هلاک

القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج

المسدس المحذوف فی اسماء الشهور الرومیة

بدان اینکه رویت چون بهار است
هزج مجزو این آبدار است
مفاعیلن مفاعیلن فعولن
شهور روم این هشت و چهار است
دو تشرین و دو کانون و پس انکه
شباط آذار و نیسان و ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول
نگهدارش که از من یادگار است

القطعة الثامنة والعشرون في بحر الهزج المثمن السالم في اسماء الشهور الفرسية

صبا چون از گل رویت نقاب از بگشاید
نهان گردد مه و مهر از جمالت روی بنماید
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
چو تقطیع اینچنین کردی عروضی گو مثمن شاید
ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید
دگر خرداد و تیر آنکه که مرداد همی آید

پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی دان
که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

القطعة الملحقة في بحر الرمل المثمن المحذوف
في أسماء الشهور العربية

نظم و ترتیب شهور عربی را یکسر
میشمارم که نمائی بسهولت از بر
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
می شود طبع ترا جانب بحرش رهبر

ز محرم چو گذشتی تو بود ماه صفر
دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجب است از پی شعبان رمضان و شوال
پس بذیقعده و ذیحجه بکن نیک نظر

القطعة الملحقة في بحر المجتث المثمن المقصور
في أسامي الليالي من شهور العربية

زهی جبین تو خورشید آسمان وفاق
هلال ابروی تو در سپهر خوبی طاق

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بخوان و ضبط کن این قطعه را باستحقاق
برای هر سه شب از ماه نام مخصوص است
باصطلاح عرب بشنو ایه آفاق
غرر نفل تسع آنکه عشر و کر بیض است
درع ظلم چو حنادس دآدی است و محاق

القطعة الثالثة في العقد و بحر الهزج المثمن الأخرب المقبوض الأول و الآخر في اسامي سنين الترك

اگر

گر بیخبری ز سال اغوز و تتار
بشنو خودرا ز ظلمت جهل برآر
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
بحر بیت لبالب ز گهر ای هشیار
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
آنگاه باسب و گوسفند است حساب
حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الملمعة في بحر الرمل المثمن المحذوف المقصور العروض والضرب في اسامي بروج الاثنا عشرة بلغة العرب

ای لب لعل تو دل را قوت و جان راست قوت

پیش فکرت حکمت یونان چو نسج عنکبوت

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

گردد از بحر رمل منظوم در گفتگوت

بر جهان دیدم که از مشرق بر آورند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت

چون حمل چون ثور چون جوزا و چون سرطان اسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

القطعة الملمعة في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف في اسامي الكواكب السبعة السيارة

نام سیاره بشنو چو شهد و [عسل] زبان عرب چنین محل

فعلاتن مفاعلن فعلن بهر بحرش فرو مرو بوحل

در فلک هفت کوکب است آفریده خدای عز و جل

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل

القطعة الرابعة والعشرون في بحر خفيف المسدس المحذوف في بيوت الكواكب السبعة السيارة

ای ترا آفتاب و ماه غلام / بخوان قطعه بر خفیف بنام

فاعلاتن مفاعلن فعلن / خانهای نجوم سبعه تمام

حمل و عقربست با بهرام / قوس و حوتست مشتری را مقام

ثور و میزان چو خانهٔ زهره است / مر زحل راست جدی و دلو

القطعة الخامسة والعشرون في بحر خفيف المسدس المخبون المحذوف في كمية كينونة الشمس في البروج

بنگر خور در بروج دورهٔ خویش / اندرین قطعه هست بی کم و بیش

فعلاتن مفاعلن فعلن / بهر تقطیع او بکن دل ریش

خور بجوزا سی و دو سی و یکیش / حمل و ثور و شیر با پس و پیش

دلو و میزان و حوت و عقرب سی / بیست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

القطعة [illegible] في بحر الرمل المسدس المقصور في كمية كينونة الشمس في البروج بحساب الجمل

تا خدنگت راز دل در جان رست

جان و دل در درد تا منزل که است

فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

خواند این بحر را هر که آگه است

لا و لالب لاولا لا شش مه است

لل کط و کط لل مشهور کونه است

القطعة

القطعة الثانية والعشرون في بحر المتقارب المثمن السالم في اسماء اسنان البقر

زهی طبع تند تو بهر علم بالغ

رسیده است فکرت باقصی مبالغ

فعولن فعولن فعولن فعولن

بود ضبط این قطعه واجب نه سایغ

ثنیّ و رباعی سدیس است و صالغ

القطعة الثاني والعشرون في بحر المتقارب المثمن السالم في اسنان الابل

ایا لاله رخسار موزون شمایل

که پیوسته چشمت زمردم برد دل

فعولن فعولن فعولن فعولن

تقارب ازین بحر گردیده حاصل

مخاض و لبون است حق و جذع بس

ثنی و رباعی سدیس است و بازل

القطعة الملحقة في بحر المتقارب المثمن السالم في اسماء اسنان الخیل والبغال والحمیر

زهی روی رخشنده ات ماه تابان

بشاگردیت خوبرویان شتابان

فعولن فعولن فعولن فعولن

بخوان در تقارب تو این بیت آسان

تو خوالی جذع دان ثنی و رباعی

پس انگاه قارح ز اسنان اسبان

القطعة المحققة في بحر المتقارب المثمن السالم في اسامي اسنان الاغنام

زهي در نكويي تو مشهور ايام

برآورده چون نكين در جهان نام

فعولن فعولن فعولن فعولن

بكن ضبط اين بيت اي نيك فرجام

جذع دان ثني پس رباعي سدس پس

پس انكاه صالغ ز اسنان اغنام

القطعة الثامنة والعشرون في بحر خفيف المسدس المحذوف في اسامي قبايل النبات

ايكه درد تو راحت دل ماست

جان بيمار را غم تو دواست

فاعلاتن مفاعلن فعلن

كوي بحر خفيف وخوان درست

اشعر و عمر و حمير و كهلان

مر و انمار و عابله ز نباتست

القطعة التاسعة والعشرون في بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچهٔ خندان
قدت سرو روان دل خطت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بدان بحر هزج این بحر خوش اینقطعه را بر خوان

اصل

کتف شانه معی روده عضد بازو کثیر آسان
زمجی وزمکی دنبه مرغ و دشوار یابان

ضیم کربی بکم گنگی عرج لنگی بله کوبی
علیم و عالم و علام دانا و اسنی زمان
سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است و طل
حیا و وابل و دیمه و مدرار و مطر باران
ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنکه
شتا و صیف فی شبهة زمستانست و تابستان
عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف ترسیدن
و باق و نکل بند آمد حصیر و سجن زندان

ای پسر کش بطی کاهل طری تازه جی جیده

خزی رسوادی ناکس ضنی لاغر بهی ایمان

سغب غرث وطوی وجوع مصدر بانعت ازو

یکی سغبان دوم غرثان سیم طیان دگر جوعان

کلف عشق وصلف لاف وسنه سال وایمن مال

حذر خاشع فزع خایف قلق تابیب وجل ترسان

نقی ومنقی پرهیزکار وعنقر بیخ

شوهان گذ نیزه حذر جزه حیران

وتذمیج وصب رنج والم درد وجوی سوزش

اقط پنیر دوا دارو ثیق بدخو مهق گریبان

حضر بارد شبم سرد وسخین گرم وحزین غمگین

فرح شادی ومسرور راست جذلان وفرح شادا

صغر خوردی کبر پیری فلز کانی شج ناخوشن

ذنب دنب لعب بازی طلب جستن حزب ویران

عنا رنج وسنا رفعت جلا نفی وبکا گریه

رجف میل وخفر شرم وصباح است وصحب اصحاب

تنوفه مهمه وقفا فلاة وسبسب وبیدا

چو بد دود دو پا پالنت ولوت دره سنکستان

عرین وغیل وغاب وعیصه وایک وشری

زند کفک وسین قحط ومطانت وجراب انبان

رمض چون عبره نعره زفک واشک وکیک وکمه

چو مارن زمه ملی براجم بند انکستان

لغز احجیه چیستان داین کمر انطوره افسانه

فلّه دود له کره کوسیت دجن صولجان چوکان

فریر وجوذر وبرغز چو فرقد نام کوسالان

چو باشد نعجه وعیناوعین گاو وبدی ستان

القطعة الثلثون في بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه روی بکتبی وی دلبر شیرین دهان

خورشید رویا زاشده ذکر لبت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

ابیات تقطیع رجز برخوان چو بلبل هر زمان

اصل

بس ارکان مجموع ابن بحر سالم است یعنی از عیب بری ودر ... ثقرلرد دری

طور وجبل	طور دعلم	کوه است جا	دس پاسبان
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن
سالم	سالم	سالم	سالم

طور و جبل طود و علم کوه ایت و حارس پاسبان

طارم و غسل ازی و ضرب شهد است و محکان رایگان

میزان ترازو و حمل بارو و خرواری بود

فلک و سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان

لوح و سکاک و جو هوا املان پر و خالی تهی

شامخ بلند و قله سر معراج و سلّم نردبان

جسم و جسد شخص و طلل خو باد و جثمان و بدن

تن ذات هستی کون بودن روح و نفس و مهجه جان

سنور و قط و خیطل و هر است گربه کلب سگ

برغوث کیک و نمل و ذره مورچه عالم جهان

فلک کمی راحت خوشی شرب بدی ملکت تهی

سگو ذو سری حدت نوی کطت پری رحمت کمان

لادغ گزان بالغ رسان آکل خوران رایع چران

طایر پران ماضی بران جاری روان ساعی دوان

جمع و فریق و قوم و فرقه امت و معشر فئه

حالق تیله شکوی کله نجمه کله راعی شبان

غي وضلالت گمرهي بغض وعداوت دشمني

تلقا جهة قرآن نبي عيان بيان آيت نشان

صالح نكو طالح تبه كفه پله بذ هن دربزبان

مقول زبان نسوه زنان عايش زيان خسران

ربط ورتق بدبستن وحل وفتق بگشادنست

لا تبتئس انده مخور نفع است وضر سود وزيان

القطعة الحادية والثلثون في بحر المضارع الاخرب المكفوف المقصور

اي سيمبر كه هست دلت همچو خاره سخت

دل

دل درهواي لعل توخون بسته لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعيل فاعلان

اين بحر دان مضارع وخوان اي خجسته بخت

ميزاب ناودان وبدانم شجر درخت

چون ملتجا پناه وملك شه سرير تخت

كل وجميع وقاطبه وجمله دان همه

شطر است ونصف نيمه وجزء است وبعض لخت

فيجن سداب وثوم وقثا سير وبادرنگ

ذو تاكيد و وقع ترا و تشديد تحت

فتار خيار و سلق چغندر جزر كزر

نعناع بودنه است و ابات و متاع رخت

خدعه فريب و صبر شكيب و جمال زيب

ذي و لباس و كسوه چون جد و حظ بخت

ماه شب چهارده بدر است و خرمنش

هاله است و داره سايه في و ماهتاب فخت

القطعة الثانية والثلثون في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف

اي خلقت رشك مشك تاتاري

مثل بحر خفيف اگر داري

فاعلاتن مفاعلن فعلن

گوي چون بلبلان گلزاري

شكر مستي و صحو هشياري

نصر و عون و مظاهرت ياري

مبرم و متقن و متين محكم

مظلم و داج و مدلهم تاري

وهن و وهی است و ونی سستی لك
ذل و ذله هوان و هون خواریی
ابتهال و ضراعه است و تضرع
استکانه تضرع و زاریی
قسم و حلفه و یمین سوکند
ذمی و اهل ذمه زنهاریی
یاس و حرمان قنوط نومیدی
چون تعطل بطاله بیکاریی

قرد کپی قضاعه سکلابی
حرفه پیشه جزا سزاواریی
ضرب و جلد است و عض و هر دو زدن
ترکی اوزماق و هندوی ماریی
ذب دفع است و جزیه سرگزیه
قذف و رمی است و شتم و سب خواریی

حق

عرف بویست و عرف نیکویی
مسک مشک و برائه بیزاریی

القطعة الثالثة والثلثون في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور في معرفة اوزان الفلزات

زهی رخ تو طعنه زده بر مه ده و چار
ربوده چشم تو از جان بیقرار قرار
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بگوی محبت و این قطعه را بکن تکرار
ز روی حبه مصاعد و بکدرم سیماب
چل و شش است روی ارز زیر ببین و مشت شمار

[illegible]

ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چل
برنج و مس چل و پنج است و نقره پنجه و چار

القطعة الرابعة والثلثون في بحر الرمل المثمن المقصور في معرفة اوزان الفلزات بحساب الجمل

ای که باشد فطرتت در ملک دانش پادشاه
کوه پیش همت والای تو هم سنگ کاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان
خیز و در بحر رمل این قطعه برخوان صبحگاه

[illegible]

نه فلک مستوی انجم را چون بر کشی
اختلاف وزن دارد هر یکی پله اشباه
زر لکن زیبق الم اسرب ده من ارزز حل
فضه بد آهن یکی مس وشبه مه صفر ماه

القطعة الخامسة والثلثون في بحر الهزج المثمن السالم

زهی دل برده از گل لاله رویت رعنایی
شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سودایی
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینایی
وقوف وحدس وشعور وعلم وفقه وفهم دانایی
غمار وجفله انبوهی جده چون وخده تنهایی
عساره منکنت چون بوس وفقر وعیله درویشی
مخاتم ومکائل کیلها قیلوله بر آسایی
رته ضغن وضغینه احنه وحقد وحنق کینه
نهیمه فاره نافه طاقت وقدرت توانایی
آلا نعمت کفر رحمت بلا نقمت ورحمت

کتان و کرباس عطا پوشش قصبخت قصبخ رسوا

رطب خرما و قنوان خوشه عرجون چوب اکیز

نخیل و لینه خرما بن چو سلا سیح خرما

چنین است و ولد بچه چو نسل و نجل زاد امد

گذشته از سه ده کهل و شیبه شیب برنایی

سنام و کرم جبله چون عریکه نام کوهان دان

فتوه شد جوانمردی بصارت حسنت عینا

القطعة السادسة والثلاثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف

از مشک تر رقم زده بر صفحه قمر

خواهد ز لعل تو دل بیمار بی شکر

مفعول فاعلات مفعول فاعلن

بحر مضارع آمده این بحر پر گهر

از میل و شفره مخذی انشکرده وان ذکر

پولاد انیث صندش و اسکاف کفش گر

خنزیر خوک و رجس نجس بلبث کاسموی

شمخان و قفش کفش و نثا چون ثنا خز

شکر است و فرج وحر آن کین اندرون آن

مهبل دهانش فهبلس و زب و ایر

خصیه است خایه عانه زهار است وستره ماف

ثغره مغاک سینه و زماغه تار

کابوس دان سکاچه وضاغوط و بیدلان

جاثوم هم مثند و مثاک

زق خیک و نحی مشک حوقره عصام بند

شن مشک کهنه باشد و صرام جرم

القطعة السابعة والثلثون في بحر المضارع المثمن الاخرب المكفوف المقصور

ای جان مار ناوک چشم تو گشته کیش
در سینه دل ز دست بلای غم تو ریش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

این بحر شد مضارع و سازش تو ور دخو بیش

اصل

عقرب چه کژدم است و حُمَه زهرش ازه نیش
جعبه جفیر و وفضه همچون کنانه کیش

اعصار گرد باد وچه نکبا گرد شمال

بالاجنوب صند و صبا پس دبور پیش

حمی تب و صداع و نواد و کباد ...

درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش

ظهر است پشت و بطن شکم قرو پوستین

الیه نعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش

مسترد درفش و زرز عنب کمجت و کرم خرم

باشد غرائر قسم و چون شرط دان سریش

الجز

الجل فراخ چشم وچه اکحل سیاه پلک

اشهل بود میش شمر چون قرابه خویش

القطعة الثامنة والثلثون في بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بگردت صف زده خوبان حور منظره

همچو انجم بسته گرد ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

هست این بحر رمل برخوان بصوت و حنجره

الفصل

شمع موم و زیف و بهرج نا سره جید سره

شادن و خشف و غزال است و رشا آهو بره

ثقب سوراخ است و منجل داس و میزم گزد

گلستان باشه است و کلوب انبر و منشار اره

شیخ و فانی و یفن هم و هرم پیر است و زا

خیز بودن تهله عجوز و در دبس و شهره

علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کوتاه

جذم و بنیان و اساس اصل است و شرفه کنگره

مقدم العین است و یافی مؤق و موق و ماق

کنج چشم و مؤخرش دنبال و هازل منخره

جوز گوز و لوز بادام است و عجه خایه ریز

چون بسرطراط است پالوده و مسمن پرورده

هست منظر روی و مرآة و مکحل آینه

هشت مشرط نیش و موسی دان و محلق استره

پس ترث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع

روث سرگین است لیکن فرث دان سرگین دره

چون فراو وعبز وناعل وان ومشعل کورز

چون آتان پدانه ماده جحش وتولب خرکره

ذعه وقرطاط پشکنداست وپالان وان اکاف

مقود افسار است ومخلاة وعليقه توبره

القطعة التاسعة والثلثون في بحر المضارع المثمن الاخرب المكفوف المقصور

اى خط بدور مهر رخت دود مشعله

ازروى تو برآيت نوراست بسمله

مفعول فاعلات مفاعيل فاعلان

هركس كه ديد خط ترا خواند حوقله

اصل

خارج برون جمخ ورخلوفه چچله

داخل درون طبق ته وضوضاست مشغله

دابوعه هندوانه وبطيخ خربزه

چون كعك كاك وقرص كليچه لبا فله

قنفذ چه خارپشت وسلحفاة سنگ پشت

ضب سوسمار وضفدع چغز ودلو دله

جبهه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز
ام الدماغ جای وبیے و جمجمه کله
طلق و مخاض درد زه و غیل شیر حمل
افزوه عزوتر بیے جداری نقطه ابله
وضع آن بچه که آخر ظهرش بود علوق
یتن آنکه پاش گونه نت یابد لقا بله
مطبوخ پخته مغز فکر و فوز جوش
انفیه دیک پایه و طنجیر پاتیله

ملاح با خدا و دقل تیر کشتی دان
مجذاف بیل کشتی مردی بود خله
سطر است و زبور رقم خط و سفر چه کتاب
تفتیش و بحث کاوش و فحص و مسئله
منجاة زنده باشد و منقار اسکنه
منصف میانه بزرگ چو بود دام و فخ تله
مشط است شانه قصه چه نیکین ملساع عصا
بربط ول کلیم چو سیاره قافله

القطعة الملحقة في بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

بحر مجتث مخبون اگر سؤال ایده دانا

کبی ناظم آن ارزه بیانزده عا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

بوزن قطعه مخذوف شو چنین گویا

اریکه تخت و انا بارداں چو ظرف وعا

جری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

قشیب جامه نو دان و جامه دان عیبه

ارز

ازرک برده خباء و گلیم خورد عبا

نبراب کوارنده دان و ازرق صاف

تمد عذق کم و پیش و حضاره دان دریا

غدیر چه کوای بدنت و قطره پل

عمیق ژرف بود نهر جو نوال عطا

حباب کوبله باشد قراح آب و معین

نقیص زاکد و ربق و شطن رسن چو میا

سنان چه سنگ فسان و لحاف سنگ تنگ

رخام سنگ لنونیله سنگ استنجا
نسف چه باشنه سنگ است و سنگ گل سجیل
چو سنگ سرمه و طاحونه المداست و رحا
عصیر شیره و ماعون زکوة و رخت پوست
سیاع کاه گل است و صعود سر بالا
بقیر ناوه ملاط است گل میان دو خشت
امام چه رزه و مسمار ازه دان بنا
نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر
صهیل

صهیل بانگ فرس صرصر است بانگ قطا
نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس
نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست عوا
هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم
ضباح بانگ روبه و عوعه است بانگ او

القطعة الاربعون فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

زهی در علوم ادب معتبر بحر سخن نظم لطفت گهر
فعولن فعولن فعولن فعل تو این بحر دلکش لقب ...

[illegible]

و خیر و لخص بود مختصر   سوی جز نعم آری الا نکر

گاهی و گاهی و گاه گاه   و گهی بمعنی کم اندر خبر

آبا و هیا ای و یا او   چو یا ایها ای بود ای

القطعة الملمة في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف في انواع اللغات

ای تو در جمله علوم استاد   قابل هر کمال و استعداد

فاعلاتن مفاعلن فعلن   از من این قطعه را بگیر ارشاد

نوعهای لغت ز من بشنو   اولا اصلی است همچو عماد

پس مولد چو صفع و طاقچن   باز تیخان و طجن ای استاد

گاهی و گاه و گاهی گه
و گهی بمعنی کم اندر خبر

[illegible]

[illegible]

و ز معرب شناس صنج و دلق   بلق و قفص و بهرج است بیاد

و ز معجم سنجی و کسوه و وزن   غدل و نقص و داوم و استعداد

نبل و شف ذوفه و دیعه و نای   فرد و ظن سیچ و خفیه اضداد

مشترک جاریه است و عین و رجا   مترادف جان و قلب و فؤاد

مختلف در میان عرب و عجم   جزء و جوز و طاس و طشت افتاد

عسل و بر در حقیقت دان   ازبی و قرء مجاز دان اسناد

القطعة الکافية والوافية في بحر الخفيف المسدس المحذوف

ای فلک سر و رخ تو گل رعنا   گل ز روی تو در عرق ز حیا

[illegible]

فاعلاتن مفاعلن فعلن — وزن بحر خفیف دان ابرا

فرفخ و رجله بقلة الحمقا — خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعانست و دفئ و حر گرما — زمهریر است و برد و قر سرما

ورد گل دان و هندبا کاسنی — ارج و طیب و عبق بویا

نعم و وحش چارپا و سبع — دد و جبانه دشت و دار سرا

عجز است و ورک چورد فن — مثل و کفو است و شبه و ند همتا

ناس و انس و اناس آدمیان — پدر و مادر آدم و حوا

خس چه کاهو و سعتر آویشن — هنوسند دوخ را ملفا

مورد آس و ثروشه دان حماض — حلبه شلیذ و کگاه است گاو

قنو و بسر است و طلع بزر تیب — خوشه عوزه شلو و خرما

صرصرانی شتر گز کوهان

ثعلبان روبه و ثعال پا

تمام شد نصاب صبیان بتوفیق کریم منان در ظهر دوم بحشنه بیست دوم
شهر ربیع الثانی سنه یکهزار دویست و پنجاه و پنج هجری در مشهد مقدس رضوی ۱۲۵۵
علی ساکنها آلاف السلام و التحیه بید کاتبها و انا العبد الحقیر الفقیر محمد حسین الحسینی
بجهة فرزند ارجمند و ثمرة الفؤاد ... سمی ... محمد ...
... بهره مند ...
اللهم ...

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس و ستایش داور پاک را و صلوات و درود بر خاتم پیغمبر
اخوان [illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و بر آل طیبین که این علم را اولاد و [illegible]
که از یک بحر و [illegible] را در [illegible] و کلاه شفاعت [illegible] باشند اما بعد العزیز
المحتاج [illegible] از علم عروض [illegible] که علم آن محتاج الیه است در معرفت [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] باشد و در فهم بحور و وجه [illegible] و تقطیع اشعار و شناختن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در [illegible] و در [illegible]
[illegible] رساله [illegible] باب کردم باب قصر در اصطلاح

عروضیان باب دوم در تتمه [illegible] باب قصر در اصطلاح عروضیان القصر
[illegible] قصر در لغت عرب بمعنی کوتاه کردن است و کوتاه کرده شده را مقصور نامند
و در اصطلاح عروضیان حذف حرف ثانی ساکن است از سبب خفیف که در آخر
رکنی که [illegible] واقع است که اندر عروض و ضرب [illegible] بالسکون ما قبل آن چنانچه
در قطعه اول که بحر متقارب مثمن مقصور است [illegible] عروض [illegible] فعولن
[illegible] فعول شده [illegible] ساکن لام الحذف حذف [illegible]
و [illegible] در لغت اسقاط پاره از کلام است مطلق و در اصطلاح عروضیان
اسقاط سبب خفیف است بالتمام [illegible] عروض و ضرب چنانچه در قطعه [illegible]
[illegible] سالم باشد [illegible] چهار فاعلاتن [illegible]
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن [illegible] سبب خفیف [illegible]
عروض و ضرب [illegible] فاعلات را [illegible] عروضیان [illegible]
کرده و [illegible] چنان است که عروضیان [illegible] در ارکان [illegible]

بجای مانده از رکن می گردد هرگاه عروض را در کلام چنان کلمه آمده که ازا
برجای خود ملکیه اند و الا نقل کلمه دیگری کنند که در کلام ... آمده باشد
چنانکه در بحر مجتث مخبون مجرد خبن که حرف سین مستفعلن باشد مفعلن را
مفاعلن نقل کنند که هم وزن آن است **المخبن** خبن بفتح خاء معجمه و سکون
باء ابجد و نون در لغت ... و در اصطلاح عروضیان حذف حرف ثانی ساکن است از سبب
خفیف که در اول رکن واقع است چنانکه در قطعه دوم و چهارم که در بحر مجتث
مخبون مقصور گفته می شود که اصل آن بحر مستفعلن فاعلاتن مستفعلن ...
خبن و نقل مفاعلن و فعلاتن فعلاتن شده که سین از مستفعلن و الف از فاعلاتن حذف
... حذف کرده اند **المخرب** خرب بفتح خاء معجمه و سکون راء ... و بای ابجد
در لغت بمعنی ویران کردن است و در اصطلاح عروضیان هرگاه خرم با کف
در یک رکن جمع شود آن رکن را اخرب نامند چنانکه در قطعه چهارم ...
... اصل ... مفاعیلن است و چون در صدر و ابتدا ... رکن

اول است هم مفاعیلن بخرم وزن آن کف ساقط شده از ... آخرش ...
فاعیل مفعول نقل کرده
چه خرم حذف حرف متحرک است از وتد مجموع لفظ مفاعیلن هرگاه آن الفاظ در صدر
یا ابتدا باشد و کف حذف حرف سابع ساکن رکن است چنانچه در شرح خرم
و کف ... خواهم گفت ... **الخرم** خرم بفتح خاء معجمه و سکون راء
و ثاء ... اسقاط حرف اول متحرک است از وتد مجموع لفظ مفاعیلن
که هم باشد بشرط آنکه مفاعیلن ... ابتدا باشد چنانچه در رکن اول قطعه
چهارم که حالا مفعول است و در اصل مفاعیلن بوده یعنی و این هم مفعول
هم مفاعیلن نیست بلکه ... از خرم و کف فاعیل مفعول که هم وزن آن بود
نقل کرده اند چنانکه گفتیم ... تکرار ... **الکف** کف بضم
کاف ... حذف حرف سابع ساکن رکن است چنانچه در مفاعیلن رکن
صدر و ابتدا ... سابع ساکن ... قطعه چهارم ...
... خرم و کف باشد در یک رکن جمع شده ... اخرب گفته اند چنانکه

و در تغییر خرب گفتم **القبض** قبض بفتح قاف و سکون با از کجه و ضاد معجمه
باصطلاح عروضیان حذف حرف پنجم ساکن رکن است چنانکه در قطعه چهار دهم
از مفاعیلن رکن دوم یا ساکن اخفاعی که حرف پنجم است حذف کرده اند و مفاعلن
مفاعلن شده از این جهت مقبوضش نام کرده **الهتم** هتم در لغت بیخ دندان
پیشین شکستن است و در اصطلاح عروضیان اجتماع حذف با قصر است چنانکه
در مفاعلن عروض و ضرب قطعه چهار دهم که حذف شده فعی لن کرده و یای عین و سکون
عین آن قصر و اسقاط آن نون جزم خرم شده است **الزلل** زلل بفتح زای معجمه
و لام اول و سکون لام ثانیه اجتماع هتم با خرم است چنانچه در رکن چهارم
قطعه چهار دهم که عروض و ضرب است هتم با خرم در یک رکن جمع شده از این جهت
ازلش نام کرده پس بحر قطعه چهار دهم که مسمی بحر هزج و ضرب مقبوض
ازل شده بواسطه اجتماع خرم و کف در رکن صدر و ابتدا اخرب مکفوف گفته و بواسطه
حذف یای عین در رکن دوم مقبوض نام کرده و بواسطه اجتماع هتم و خرم

از رکن عروض و ضرب ازلش نام کرده العزیز ای عزیز قدر ترا از اصطلاح
عروضیان در اضافه چسپان کفایت است چرا که البحر از بحور قطعات اصطلاح
دو باره مکرر است و بعد از آنچه گفتم در بحور قطعات اضافه تعریف
نیست که اصطلاح و تصرفات ایشان در بحور بسیار است که ترا از بیان
در کار نیست بعض قدر که گفتم بخاطر نگاه دار که از هم ترا با دکار است
و حالا اینک در شروع در تمهید و فواید دیگر که در این مختصر ترا
وعده داده بودیم میکنیم که هر کجا از آن فواید ترا اسرار فایده باشد ترک مکن
بر دار **تمهید** در بیان بعض مسائل و اصطلاحات علم عروض
که موقوف علیه شروع است و در این تمهید دوازده فایده است اکثر
در بیان اصطلاحاتیست که پیش از این تمهید ترا گفتم پاره از همین فواید
بر سبیل اجمال گفتم حالا تفصیل میکنیم تا بصیرت باشد **فایده اول** در بیان
حاجت علم عروض العزیز بدان که شعر کلامی است موزون و از

ناچار است از میزانی تا زیادت و نقصان آن کلام با میزان
ظاهر شود و میزان شعر بعلم عروض دانسته میشود پس بر هر شاعر
و متتبع شعر لازم است دانستن آن **فایده دوم** در بیان واضع علم
عروض بدانکه واضع علم عروض خلیل ابن احمد البصری است که استاد
عبد الرحمن است و چنین گویند که روزی بر در دکان قصاری میگذشت
آواز کوبه قصاری شنید و چون آن صوت با بود متجاوب و با ایقاعی مناسب
گفت والله لیظهرن من هذا الصوت شیئی یعنی قسم بخدا که ظاهر میشود از این صوت
آواز چیزی و او در انشاء استخراج علم عروض همان آواز شد **فایده سیم**
در وجه تسمیه علم عروض بدانکه عروض بفتح عین سعفص و ضم
را و قرشت و ضاد ضطغ صفه مشبهه بمعنی معمول از عرض بفتح از باب
ضرب بمعنی عرضه کردن است و چون این علم معروض علیه شعر است یعنی
شعر را بر آن عرض میکنند تا موزون از ناموزون جدا و ممتاز

شود از اینجهة عروضش نامیده اند **فایده چهارم** در بیان موزون
و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بدان ایعزیز که وزن در اصطلاح عروضیان
سنجیدن کلام است بمیزان بحری از بحور مقرره پس اگر شعری که بمیزان
بحری از بحور موافق باشد درست آید موزون است و اگر بمیزان
هیچ بحری درست نیاید ناموزون است و این سنجیدن را در اصطلاح عروضیان
تقطیع گویند و کیفیت تقطیع آن است که الفاظی را که بیت مرکب از آن است
ابتدا بکسر منفصل و جدا سازند بر وجهی که برابر باشد جزوی از موزون با جزوی
از میزان بحری که این بیت در آن بحر است بطریقی که حروف متحرک
و ساکن ملفوظ موزون برابر باشد با حروف متحرک و ساکن میزان پس
در تقطیع عدد حروف ملفوظ و حرکات و سکنات معتبر باشد نه صورت
حروف و حرکت را و جا باشد و نیز بدان ایعزیز که نون تنوین را
که نون یا است اگر در وقت گفتن در فتحه یا در ضمه یا در کسره گفته تر شود

عروضیان ظاهر نویسند یا ملفوظ و مکتوب هر دو یکسان باشد و اشتباه

واقع نشود **فایده پنجم** در بیان حروف ملفوظه غیر مکتوبه بعضی گفته می شود

و نوشته نمیشود که در تقطیع بیت معتبر و محسوب است **اول** الف اشباع

فتحه است یعنی الفی که از کشیدن فتحه الف حاصل میشود و آن در تقطیع

دو الف نوشته و حساب می شود اول متحرک و ثانی ساکن مانند آمد که

بر وزن فعلن است **ثانی** واو اشباع ضمه واو است و آن نیز

در تقطیع دو واو نوشته می شود اول متحرک و ثانی ساکن مانند داود

که بر وزن فعلان است **ثالث** یای اشباع کسره است و آن نیز در تقطیع

دو حرف نوشته می شود و این یای اشباع یک حرف ساکن محسوب می شود

مانند یایی که از اشباع کسره نون تن پدل حاصل میشود و در تقطیع

بصورت تنی پدل نوشته میشود که بر وزن مفاعلن است پس اگر

در موزون تن پدل یعنی این را تنی پدل در وقت تقطیع کردن

که هفت حرف باشد بر وزن مفاعیلن که هفت حرف است **رابع**

حرف مشدد است و آن نیز در تقطیع دو حرف نوشته می شود

اول متحرک و ثانی ساکن مانند فرّخ که بر وزن فعلن است **خامس**

الفی زند بدانکه الف الله و واو له و یا ربه و امثال آن در بعضی

الفاظ عرب ملفوظ و غیر مکتوب است و در تقطیع نیز معتبر است **فایده ششم**

در بیان حروف مکتوبه غیر ملفوظ که در تقطیع بیت غیر معتبر و ساقط میشود

و آن پنج است **اول** الف وصل است و آن در وقتی که میان

مصراع باشد حرکتش لفظ با قبل یا ما قبلش متصل یا بعد و آن ساقط

می شود مانند بیّه است که در تقطیع بصورت بیهس بی الف و ها

نوشته می شود که بر وزن فعلن است **دوم** واو عطف است که ما قبلش

در تقطیع ملفوظ و آن ساقط می شود مانند دل و جان که بر وزن فعلان است

سیم واو بیان ضمه است یعنی واوی که دلالت کند بر اینکه ما قبلش

مضموم است که آن نیز ساقط میشود مانند هیچو تو کو که در تقطیع بصورت
هچت کو نوشته میشود که بر وزن مفتعلن است **چهارم** واو اشمام
ضمه ایست که از آن واو معدوله گویند یعنی واوی که بعد از خاء مفتوح
نوشته میشود برای آنکه معلوم گردد که فتحه خاء خالص نیست بلکه بوی از ضم
دارد مانند خواب که در تقطیع بصورت خاب نوشته میشود که بر وزن
فاع است و خور که بر وزن فع است **پنجم** هاء بیان حرکت است یعنی هائی
که بآخر کلمه بوند تا دلالت کند بر اینکه ما قبلش متحرک است و آن در وقتی
که ما قبلش مفتوح یا مکسور و در میان مصراع باشد در تقطیع ساقط شود مانند
خنده کردم که بر وزن فاعلاتن و چه میگوئی که بر وزن مفاعیلن است
و اگر ملفوظ بحرکت گردد در تقطیع بجای آن یا نوشته میشود مانند خنده ام که بر وزن
مفتعلن است **تتمه** بدان ایعزیز که هر یک ازین پنج حروف مذکوره
هرگاه ملفوظ شوند در تقطیع معتبر و غیر ساقطاست **فایده ششم** در بیان نون

ساکن

ساکن و بعضی دیگر از حروف ساکن مکتوب بدانکه هرگاه در بیت دو ساکن
جمع شود و ساکن اول حرف مد یعنی الف ما قبل مفتوح و واو ما قبل مضموم و یاء
ما قبل مکسور باشد و ساکن ثانی نون باشد مانند جان و چون و چنین
در جان کنم و چون کنم و چنین روم نون هر سه در تقطیع ساقط و بصورت
جا کنم و چو کنم و چنی روم که بر وزن فاعلاتن است نوشته میشود و اگر
ساکن اول حرف مد باشد و ساکن ثانی نون نباشد مانند یار یا ساکن
ثانی نون باشد اما ساکن اول حرف مد نباشد مانند آتش یا هیچ یک نباشد
مانند شکر و آمد و ساکن در میان مصراع باشد ساکن ثانی در تقطیع متحرک میشود
مانند یارم شد و آتش جو و شکر گو که راء یار و شکر و نون اتش هر سه در تقطیع
متحرک میشود و هر یک بر وزن فاعلن است و هرگاه سه از حروف مده ساکن
جمع شود مانند کارد و در میان مصراع باشد یعنی اگر آمده و ساکن دوم
یک متحرک از برای آن باشد ساکن اول در تقطیع متحرک و ساکن ثانی ساقط

میشود مانند کارِ دِن گو که در تقطیع میزان فاعلاتن بصورت کارِ من گو نوشته
میشود چه ساکن آن که راء و دال است در برابر یک متحرک از میزان افتاده است
که عین است و اگر دو ساکن در برابر دو متحرک از میزان افتاده باشد مانند کارد زن گو
که در تقطیع میزان مفتعلن بتحریک راء و دال نوشته میشود چه دو ساکن آن که را
و دال است در برابر دو متحرک از میزان افتاده که تا و عین است **تتمه** بدانکه
هرگاه دو ساکن در آخر مصراع جمع شود ساکن آخر در تقطیع ساقط میشود مانند
سرو یست که بصورت سرو یس نوشته میشود که بر وزن فعلان است **فایده**
هشتم در بیان اساس و بنای میزان بدان ایعزیز که میزان شعر مرکب است
از ارکان و ارکان مرکب است از اجزاء و مراد از اجزا آنکه ارکان
مرکب است از آن سه چیز است سبب و وتد و فاصله سبب بر دو قسم است
خفیف و ثقیل سبب خفیف کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف اول متحرک
تن لم و ثانی ساکن و سبب ثقیل آن است که مرکب باشد از دو حرف هر دو متحرک مانند
لکَ

لکَ و وتد نیز بر دو قسم است مجموع و مفروق وتد مجموع کلمه ایست که مرکب
از سه حرف که اول و ثانی متحرک و سیم ساکن باشد مانند اِلَی و وتد مفروق
کلمه ایست که مرکب باشد از سه حرف که اول و آخر آن متحرک و ثانیش ساکن
مانند قَبْلَ و فاصله نیز بر دو قسم است صغری و کبری فاصله صغری کلمه ایست
که مرکب باشد از چهار حرف که حرف اول آن متحرک و در آخرش ساکن باشد
مانند ثَمَرَتْ و فاصله کبری کلمه ایست که مرکب باشد از پنج حرف که چهار حرف
اول آن متحرک و پنجم ساکن باشد مانند طَلَبَتُنْ **تتمه** بدانکه بعضی از عروضیان
فاصله ها را از اجزا نمیدانند بلکه فاصله صغری را مرکب میدانند از سبب ثقیل
و خفیف و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع میدانند **فایده نهم** در بیان
اساس و بنای بیت بدان ایعزیز که بیت دو مصراع است و هر مصراعی مشتمل است
بر چند رکن و رکن اول مصراع اول را مطلع و در میان صدر و رکن آخر را
عروض گویند و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا و رکن آخر را ضرب و عجز خوانند

و باقی ارکان میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب را حشو گویند چنانچه ما بحر
بجهت سهولت ضبط نظم کرده است نظم صدر است و عروض و ابتدا آنکه ضرب
وان چیز که در میانه چند حشو است **فایده دهم** در بیان ارکان اصلی
بحور بدانکه ارکانی که بحور مرکب از آن است هشت است دو از آن جمله خماسی
یعنی پنج حرفی است و شش دیگر سباعی یعنی هفت حرفی است اول از
دو خماسی فعولن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که فعو است
و سبب خفیف موخر که لن است دوم فاعلن است و آن مرکب است از سبب
خفیف مقدم که فا است و وتد مجموع موخر که علن است و هر یک ازین دو
رکن مرکب است از سه حرف متحرک و دو حرف ساکن اما آن شش سباعی
اول مستفعلن است و آن مرکب است از دو سبب خفیف مقدم که مس و تف است
و وتد مجموع موخر که علن است و این در وقتی است که آن از ارکان
بحر غیر مجتث و خفیف باشد چه در وقتی که از ارکان دو بحر مذکور
باشد

از وتد مجموع مقدم که مفا است و دو سبب خفیف [illegible] دوم مستفعلن [illegible]

باشد مرکب است از وتد مفروق که در میان دو سبب خفیف است و در بحر مجتث
عین آن از لام جدا نوشته میشود بدین صورت مستفع لن تا معلوم شود
که تفع وتد مفروق است و مس و لن دو سبب خفیف و هر یک از اینها در رکن
مرکب است از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن **سیم** فاعلاتن است
و آن مرکب است از وتد مفروق مقدم که فاع است و دو سبب خفیف
موخر که لا و تن است و این در وقتی است که آن از ارکان بحر مضارع
باشد که در آن وقت عین آن از لام جدا نوشته میشود بدین صورت فاع
لاتن تا معلوم شود که فاع وتد مفروق است و لا و تن دو سبب خفیف
اما در وقتی که آن از ارکان بحر غیر مضارع باشد مرکب است از وتد مجموع
که در میان دو سبب خفیف است **چهارم** مفعولات بضم تا است و آن
مرکب است از دو سبب خفیف مقدم که مف و عو است و وتد مفروق موخر
که لات است و هر یک از اینها در رکن نیز مرکب است از چهار حرف

متحرک و سه حرف ساکن **پنجم** مُفاعَلَتُن است و آن مرکب است
از وتد مجموع مقدم که مفا است و فاصله صغری که عَلَتُن است **ششم**
متفاعلن است و آن مرکب است از فاصله صغری مقدم که متفا است
و وتد مجموع مؤخر که علن است و هر یک از این دو مرکب است از هفت حرف
متحرک و دو حرف ساکن **تتمه** بدان ایعزک الله که این ارکان را اگر بحسب
صورت هشت و بحسب اعتبار ده است اجزاء او فاعلن و فعولن و مفاعیلن و مستفعلن
و فعال و مثل ده امثال و موازین داوران عروضی ترکیبه و هیچ یک از این
ارکان عروضی کمتر از پنج حرف و بیشتر از هفت حرف نیامده است
فایده یازدهم در بیان عدد و اسامی بحور بدانکه بحوری که از تکرار ارکان
یا از ترکیب بعضی با بعضی حاصل شود نوزده است اول طویل دوم
مدید سیم بسیط چهارم وافر پنجم کامل ششم هزج هفتم رجز هشتم رمل
نهم سریع دهم منسرح یازدهم خفیف دوازدهم مضارع سیزدهم مقتضب
چهاردهم

هجدهم قریب

چهاردهم مجتث پانزدهم متقارب شانزدهم متدارک هفدهم جدید
نوزدهم مشاکل و پنج بحر ازین جمله که از طویل تا کامل است خاصه عرب است
که غیر عرب از عجم و ترک و غیره از ان بحور شعر کمتر گویند و اگر گویند با طبع
آید هر چند موزون باشد و شاید که ناموزون نماید و سه بحر آخر که قریب و جدید
و مشاکل است خاصه عجم است که عرب از ان بحور شعر نگویند و یازده بحر
دیگر که از هزج تا متدارک است در میان عرب و عجم مشترک است **تتمه**
بدانکه یازده بحر از جمله بحور مذکوره را که از طویل تا متقارب است
خلیل ابن احمد و بحر متدارک را ابو الحسن اخفش و بحر جدید را ابوزرجمهر
و بحر قریب را مولانا یوسف عروضی نیشابوری که اهل کیاست که در تاریخ
تصنیف علم عروض گو و بحر مشاکل را بعضی از متأخرین استخراج کرده است
فایده دوازدهم در بیان اصل اوزان بحور مذکوره نزد عرب و عجم بدانکه
اصل وزن بحر طویل را بیتی چهار فعولن مفاعلن است و اصل وزن بحر

مدید هر مصرعی چهار فاعلاتن فاعلن است و اصل وزن بحر بسیط هر مصرعی
چهار مستفعلن فاعلن است و اصل وزن بحر وافر هر مصرعی شش مفاعلتن است
و اصل وزن بحر کامل هر مصرعی شش متفاعلن است و اصل وزن بحر هزج هر مصرعی نزد
عرب شش مفاعیلن است و نزد عجم هشت و اصل بحر رجز هر مصرعی نزد عرب شش
مستفعلن و نزد عجم هشت است و اصل وزن بحر رمل هر مصرعی نزد عرب شش
فاعلاتن و نزد عجم هشت است و اصل وزن بحر سریع هر مصرعی نزد عرب و عجم دو
مستفعلن مستفعلن مفعولات و نیم تا است و اصل بحر منسرح هر مصرعی نزد عرب دو
مستفعلن مفعولات مستفعلن و نزد عجم چهار مستفعلن مفعولات و نیم تا است
و اصل وزن بحر خفیف هر مصرعی نزد عرب و عجم دو فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن
و اصل وزن بحر مضارع هر مصرعی نزد عرب دو مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن
و نزد عجم چهار مفاعیلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر مقتضب هر مصرعی نزد
عرب دو مفعولات مستفعلن مستفعلن و نزد عجم چهار مفعولات مستفعلن است

اصل

و اصل وزن بحر مجتث هر مصرعی نزد عرب دو مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن
و نزد عجم چهار مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر متقارب هر مصرعی نزد
عرب و عجم هشت فعولن است و اصل وزن بحر متدارک هر مصرعی نزد عرب
و عجم هشت فاعلن است و اصل بحر مدید هر مصرعی دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
و اصل وزن بحر قریب هر مصرعی دو مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن است و اصل
وزن بحر مشاکل هر مصرعی دو فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است
و بعون الله تمام شد فوایدی که مراد [illegible] این
مقدمات و اصطلاحات و فواید اگرچه حاجت شرح عنوان قطعات قصاید
نیست چه با علم به اصطلاحات عروضیان از آنچه پیش از این تمهید و فواید
بیان کردیم شرح عنوانات به آسانی استخراج توان نمود لکن ما از آن کار سهل
که شرح چند عنوانی که غیر سالم و غیر مکرر است [illegible] می‌نویسیم تا از آن
[illegible] آن مراد [illegible] وحده العزیز

ای فرزند بدان که قطعات نصاب الصبیان و لواحق پنجاه قطعه است چهل و یک قطعه از آن از صبیان و نه قطعه دیگر از لواحق است و چون بجهت بعضی از قطعات پنجاه گانه تکرار شده پس هفت قطعه از آنها که غیر مکرر است بجهة توشیح میکنیم شش قطعه از صبیان و آن قطعه اول و دوم و سیم و دوم و چهاردهم و هفدهم و بیست و یکم است و یک قطعه که از قطعه بیست و دوم واقع است و پس در شرح عنوان القطعات بسبب احتیاج بشرح با قطعات بیست چنانچه بر تو ظاهر است و از این ترتیب شروع در شرح کرده اند و ذکر عنوان قطعه را خواهم کرد و پس از آن بشرح و بیان آن مشغول خواهم شد ان شاء الله تعالی

القطعة الاولی در بحر المتقارب المثمن المقصور

القطعه بکسر قاف و سکون طاء حطی و فتح عین سعفص و تاء قرشت الاولی بضم همزه و سکون واو و فتح لام و الف مقصوره مونث اول بفتح همزه و لام

واو مشدد است بحر بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی و راء قرشت در لغت بمعنی دریا است و در اصطلاح عروضیان هر طایفه و پاره از کلام موزون را گویند المتقارب بتاء قرشت و قاف و راء قرشت و باء ابجد صیغه اسم فاعل از باب تفاعل است التقارب بیکدیگر نزدیک شدن است المثمن بتاء مثلثه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل است التثمین هشت گوشه کردن المقصور بقاف و صاد سعفص و راء قرشت بصیغه اسم مفعول از باب حسن است القصر کوتاه کردن یعنی قطعه اولی در بحر متقارب مثمن مقصور است و آن بحری است که مصراع اخر از تقطیع سه فعولن و یک فعول بسکون لام حاصل شود چنانچه ناظم گفته است

بحر تقارب تقرب نمایی　　بدین وزن میزان طبع آزمایی
فعولن فعولن فعولن فعول　　چو گفتی بگو المیه دلربایی

و در الحقیقه این بحر از فروع متقارب است اصلش هشت بار فعولن بار است و وجه تسمیه این بحر بمتقارب مثمن مقصور آن است

که متقارب بمعنی نزدیک شدن است بلند کرد و چون او تاد و اسباب
ارکان این بحر بهم نزدیک شده است چه هر وتدی را سببی در پی است
لهذا متقاربش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از هشت رکن ثمانیه حاصل
شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از عروض و ضرب فعولن را
لن فعولن که سبب خفیف است ساقط نموده تا فعل که لامش ساکن شده لهذا
مقصورش نامیده اند چه قصر بفتح قاف و سکون صاد بمعنی در لغت
نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آنست
و تقطیعش چنین است الهی فعولن تا آل لا فعولن هر حا فعولن

حذای فعول

القطعة الثانية في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

المجتث بضم میم و سکون جیم و فتح تا و ثای مثلثه اسم مفعول
مضاعف باب افتعال است از اجتثاث بمعنی از بیخ برکندن المخبون
کلاه

و القطعه [illegible] ... در تقطیع بحر مجتث ... بسبب ... و مقصور ... مصراع ... و از [illegible]

کجا انگذ و باز الخبن بمعنی اسم مفعول باب ضرب است الخبن بمعنی برگردانیدن
جامه و دوختن آن برای کوتاه کردن است یعنی قطعه دوم در بحر مجتث مثمن
مخبون مقصور است و آن بحری است که هر مصراعش را تقطیع مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته است **نظم**

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان | رخ تو بر فلک دلبری مه تابان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان | بگوی مجتث و تقطیعش از من برخوان

و فی الحقیقة این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن است
و وجه تسمیه این بحر بمجتث مثمن مخبون مقصور آنست که مجتث در لغت بمعنی از بیخ برکنده
شده است و چون اصل ارکان این بحر که مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن است
از بحر خفیف کنده شده است چه ارکان این هر دو بحر یکی است و خلاف بالیست
که در اصل این بحر مستفعلن مقدم بر دو فاعلاتن است و در بحر خفیف مستفعلن در میان
دو فاعلاتن افتاده لهذا مجتثش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان

تمامه بحال شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از هر چهار رکن حرف ثانی ساکن
سبب خفیف که در اول و ثالث سین و در ثانی و رابع الف است حذف و مخبنش
در اول و ثالث بمفاعلن که هم وزن آن است نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند
چه خبن بفتح خاء معجمه و سکون باء ابجد و نون در لغت و اصطلاح عروضیان حذف حرف ثانی
ساکن است از سبب خفیف اول رکن و چون از عروض و ضرب نیم ساکن فعلاتن
که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که تا متحرک است ساکن و فعلات بفعلان
که هم وزن است نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر در عروضیان اسقاط
حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آن است و تقطیعش چنین است

ضبار و نو مفاعلن رخسار تو فعلاتن شمع افق مفاعلن چه گران فعلان

القطعة الثالثة در بحر الرمل المثمن المحذوف

الرمل بفتح را و ثبت و فتح میم و لام صفه مشبهه بمعنی مفعول از رمل بفتح
از باب نصر بمعنی حصیر بافتن است المحذوف بکاء حطی و ذال معجمه و فا بصیغه

اسم

اسم مفعول باب ضرب است المحذوف از حذف بمعنی قطع است و در بحر رمل مثمن
محذوف است و آن بحری است که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلن
حاصل شود چنانکه ناظم گفته است **قطعه**

ای بهاریه بیاتت همچو ریا در کمر | غنچه از رشک دهانت بحر خون جگر
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خیز و در بحر رمل این قطعه را بر خوان زبر

وفی الحقیقه این بحر از دو بحر رمل است چه اصلش در هر مصراعی چهار فاعلاتن است و وجه
تسمیه این بحر رمل محذوف آن است که رمل بمعنی حصیر بافتن است و چون وتد های
ارکان این بحر که علات است در میان دو سبب خفیف که فا و تن است مانند نهادن حصیر
در میان ریسمانها در آمده و بسلک بحر بافته شده است لهذا رملش نامیده اند و چون از آخر
این بحر از ارکان تمامه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از عروض و ضرب فاعلا
تن که سبب خفیف است ساقط و فاعلا بفاعلن که هم وزن آن است نقل شده لهذا محذوفش
نامیده اند چه حذف بفتح حاء حطی و سکون ذال معجمه در عروضیان اسقاط سبب خفیف است

از آخر آن است و تقطیعش چنین است چه کردن فاعلاتن چند بینه فاعلاتن و گه
زالو فاعلاتن راس بره فاعلن و در قطعه زینت اصلی و بیش است ملحق است

القطعة العاشرة في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف

الخفیف بحر از تخذه و فاو بالحرکة و پاره و بکر صفت مشبه بمعنی فاعل در خفت و خفه
بجر از باب ضرب بمعنی سبک شدن است المسدّس بر وزن مفعول شد
دال الحد بصیغه اسم مفعول مضاعف باب تفعیل است التسدیس شش رکن
یعنی قطعه دهم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف است و آن بحری است که اجزای او
در تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته است

مه موزون آفتاب لقا — وزن بحر خفیف جست از ما
فعلاتن مفاعلن فعلن — گفتم این است بحر شرای زیبا

و گاهی بدل فعلاتن فاعلاتن آید و مدار بر وقت سالم است چنانکه صدر [illegible]
بعض از مصاریع این قطعه و قطعات بعد از این قبیل است و در خفیفه این بحر از [illegible]
جواز

خفیف است چه اصلش نزد عرب و عجم در مسدس یک فاعلاتن مستفعلن
فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بخفیف مسدس مخبون محذوف آن است
که خفیف بمعنی سبک است و چون این بحر سبکترین بحرهاست در وزن
چه در هر رکن آن دو سبب خفیف محیط است بوند لهذا خفیفش نامیده اند
و چون در بیت این بحر از ارکان سه گانه حاصل شده مسدسش نامیده اند
و چون از هر رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول و ثالث الف
و در ثانی سین است حذف و مستفعلن بمفاعلن که هم وزن آن است
نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد عروضیان حذف حرف
ثانی ساکن رکن است و چون از عروض و ضرب فعلاتن که سبب خفیف است
ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن آن است نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند
چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است
رمن و عکس از فعلاتن الی مفاعلن تا فعلن و در قطعه زینت اصلی دارد ملحق است

القطعة الرابعة عشرة في بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل

فی فروج الاصابع

الهزج بفتح ها و فتح زای هوز و جیم صفه مشبه از هزج بجنبش از باب نصر
و علم بمعنی سرود و آواز خوش خواندن است الاخرب بفتح همزه و سکون
خا نخذ و فتح رای قرشت و بای ابجد صفه مشبه از خرب بفتح از باب کرم بمعنی
ویران شدن است المقبوض بقاف و بای ابجد و ضاد ضطغ بصیغه اسم مفعول
از باب ضرب است القبض گرفتن الازل بفتح همزه و فتح زای هوز
و شد لام صفه مشبه از زلل بلغزیدن از باب ضرب بمعنی گم شدن در رفتن است
فروج بفتح فا و ضم و شد را قرشت و جیم و یا و جیم بقرچه بکسر تا و را قرشت
و سکون فا و کسر را قرشت و با جیم فرجه بالضم است بمعنی گشادگی میان دو انگشتان
و فروج بعضی ضم فا بعض بچه مرغ خانگی نیز آمده و گذشت در صحیفه اول از قطعه
هشتم یعنی قطعه چهار دهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل در بیان یکی از

میان

میان انگشتهاست و آن بحری است که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن
فاع حاصل شود چنانکه ناظم گفته است نظم

ای آنکه مدام نام تو در ذکر است　　از گرد رهت دهن گلی پر عطر است
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع　　اخرب هزج است اگر ازین فکر است

و فی الحقیقه این بحر از فروع هزج است چه اصلش در هر مصراعی چهار مفاعیلن است
و وجه تسمیه این بحر بهزج مثمن اخرب مقبوض ازل آن است که هزج
بمعنی آواز ترنم و خوش آینده است و چون عربان اکثر اشعار را
که با آواز خوش و سرود ها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیدند
و چون در بیت این بحر از ارکان هشتگانه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند
و چون در صدر و ابتدا اخرم که حذف میم مفاعیلن است با کف که حذف
نون مفاعیلن است یکجا جمع و فاعیلن بمفعول که هم وزن آن است نقل
شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب بفتح خا نخذ و سکون را قرشت

دبا از ابجد نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است در یک رکن

و خرم بفتح خاء معجمه و سکون را از قرشت و شد فا حذف حرف سابع

ساکن رکن است و چون از مفاعیلن بعد از خرم و بعد از آن ابتدا با یا

ساکن انداختن که سبب خفیف است حذف شده لهذا مقبوضش نامیده اند

چه قبض بفتح قاف و سکون با از ابجد و ضاد معجمه نزد عروضیان

حذف حرف ساکن خامس رکن است و چون در عروض و ضرب ایشان

که مصدر باب علم و در لغت بمعنی دندان شکستن است و در اصطلاح

عروضیان سقوط الف مفاعیلن است بخرف و سقوط یای مفاعیلن بکف

عین آن بقصر با خرم که حذف میم مفاعیلن است یکجا جمع و مفاعلن فا

شده لهذا ازلش نامیده اند چه زلل بفتح زا از هوز و فتح لام

اجتماع هتم با خرم است در یک رکن و هتم بفتح ها و سکون تا از قرشت

و میم اجتماع حذف با قصر است در مفاعیلن و مقطعش چنین است

ابجی

بصموع مفعول تبو رتب چهارم فت مفاعیلن زات فاع

و در این قطعه یک بیت است

القطعة السابعة عشرة في بحر المضارع المثمن الاخرب المكفوف المحذوف

في اسامي موالي النبي صلى الله عليه وآله

المضارع بضاد معجمه و را از قرشت و عین بعضی بصیغه اسم
فاعل از باب مفاعله است المضارع عند مشابهه داشتن المکفوف
بهر دو فا بصیغه اسم مفعول مضاعف باب نصر است الکف در نوردیدن
و پیچیدن دامن پیراهن موالی بفتح میم و تخفیف واو و الف و کسر
لام و یا جمع مولی بفتح میم و سکون واو و لام و الف مقصوره است
بمعنی غلام آزاد کرده شده است یعنی قطعه نهم در بحر مضارع مثمن مقصور
اخرب مکفوف محذوف در بیان نامهای غلامان آزاد کرده شده آن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله است و آن بحر است که هر مصراعش از تقطیع

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل آید چنانچه ناظم گفته است **قطعه**

ای مشتری شمایل و خورشید کوکبه — حسن رخ تو رشک مه چارده شبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن — بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

وگاهی بدل فاعلن فاعلان آید و در اینوقت مقصور است چنانچه
مصراع ثالث ازین قبیل است و فی الحقیقه این بحر از فروع مضارع است
چه اصلش در فارسی در مصراعی دو مفاعیلن فاع لاتن است و وجه تسمیه
این بحر بمضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف آن است که مضارع بمعنی مشابهت
دارنده است و چون این بحر مشابهت دارد به بحر هزج در استعمال رکن
دوم هر یک وتد مفروق چه اصل بحر هزج مستفعلن مفعولات است دو بار
و رکن دوم در این بحر فاعلاتن است و در منسرح مفعولات است تا بیت
هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول فاع و ثانی لات است
لهذا مضارعش نامیده اند و چون هر بیت از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا
مثمن

و مضارع اصطلاحا در [illegible] گفته است [illegible] [illegible] آن است که [illegible] [illegible]

مثمنش نامیده اند و خرم در صدر و ابتدا خرم که حذف میم مفاعیلن است
با کف که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع و مفاعیل بمفعول که هم وزن آنست
نقل شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب بفتح نزد عروضیان جمع شدن
خرم با کف است در یک رکن و چون از فاعلاتن و مفاعیلن حرف نون
ساکن لفظ تن و لن که سبب خفیف است حذف شده لهذا مکفوفش نامیده اند
چه کف بفتح کاف بسته شدن است و نزد عروضیان حذف حرف سابع ساکن رکن است
و چون از عروض و ضرب بیت ثانی تن که سبب خفیف است ساقط
و فاعلا بفاعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند
چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و چون
و چون از عروض بیت ثانی ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش
که تای متحرک است ساکن و فاعلات بفاعلان که هم وزن آنست نقل
شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر بفتح نزد عروضیان اسقاط حرف

ساکن در سبب آخر رکن و اسکان ماقبل آن است و تقطیع مصراع اول
که محذوف است چنین است مولادَ مفعول و از ذات فاعلات
پی رای مفاعیلن یکی نه فاعلن و تقطیع مصراع ثالث که مقصور است
چنین است ثوبان ز مفعول باح وصالِ فاعلات خدّ عمر
مفاعیلن بیار و زید فاعلان و در این قطعه دو بیت اصل است

القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج المسدس المحذوف فی اسامی شهور الرومیة بلغة الروم

شبط ماه بضم شین حرکت و ضم با و را در قرشت عرب و جمع شهر بعض است
بعض ماه یعنی قطعه بیست و یکم در بحر هزج مسدس محذوف است در بیان نام
ماههای رومی است بلغه رومی و آن بحری است که هر مصراعش از تقطیع مفاعیلن
مفاعیلن فعولن حاصل شود چنانکه ناظم گفته است **نظم**

بدان ای گل که روبت چرخ نهار است   هزج بحر روان آبدار است

لادی

مفاعیلن مفاعیلن فعولن   شهور روم این هشت و چهار است
و فی الحقیقه این بحر از فروع هزج است چه اصل آن هر مصراعی سه مفاعیلن است
و وجه تسمیه این بحر بهزج مسدس محذوف آن است که هزج بمعنی آواز ترنم
و خوش آینده است و چون عربان اکثر اشعار را که با واز خوش و سرود با
بنوازند در این بحر است لهذا هزجش نامیده‌اند و چون هر بیت آن از ارکان
سداسیه حاصل شده لهذا مسدسش نامیده‌اند و چون از عروض و ضرب لفظ
تن که سبب خفیف است ساقط و مفاعی بفعولن که هم وزن آن است نقل
شده لهذا محذوفش نامیده‌اند چه حذف بلغت نحو عروضیان اسقاط سبب
خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است دو تشرین و مفاعیلن
دو کانون مفاعیلن پس اینکه فعولن و در این قطعه دو بیت است

القطعة الملحقة فی بحر الرمل المثمن المخبون المحذوف فی اسامی شهور العربیة

یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر رمل مثمن مخبون محذوف در بیان نامهای ماههای عرب است
ملحقه عرب و آن بحری است که هر مصراعش در تقطیع سه فعلاتن و یک فعلن
حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته است قطعه

نظم و ترتیب شهور عربی را یکسر — میشمارم که نمایی بسهولت از بر
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن — میشود طبع ترا جانب بحرش رهبر

و فی الحقیقه این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است
و وجه تسمیه این بحر برمل مثمن مخبون محذوف آن است که رمل بمعنی حصیر بافتن است
و چون وتدهای این بحر که علامت و درمیان سببها که فاعلاتن است مانند حصیر بافته
درمیان رکنها درآمده و چکیده بحر بافته شده است لهذا رملش نامیده اند
و چون هر بیت آن از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون
از هر چهار رکن حرف ثانی ساکن که الف است حذف شده لهذا مخبونش نامیده اند
چه خبن بلغت دوختن و ضبان حذف حرف ثانی ساکن رکن است و چون از عروض

حذف

و ضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن
آن است نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بلغت زدودن و در میان
اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است ز محرم فعلاتن
چه گذشتی فعلاتن تو بود ماه فعلاتن صفر فعلن و در این قطعه دو بیت است
البعوذ من برجب عده شرح الفت قطعه را الحمد تو گفتم حالی از تو [illegible] انکه
چه در حیات و چه در ممات من هر وقت که ترا مطالعه این کتاب دست
دهد در تحصیل حال سعی نمایی و از همین تحریرات بر اتب مبین مرا بخوبی وفات
کنی و التقریر مقرر از خرافه [illegible] طلب غفران کنی که زنده [illegible] ام و [illegible]
هم از خود و در یکی که تو یادگاری از من [illegible] بس از من [illegible]
در خانه اگر کس است یک حرف بس است

تمت در عصر یوم چهارشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الثانی سنه ١٢٥٥

بسم الله الرحمن الرحیم

به من رنجه ای نازپرورده جفت   نگار هنرمند را دست بجفت
چو چشم مرا خالق ماه و هور   بدیدار پور سپی بخشود نور
کنون باز چشمم بدیدار تست   بخواب اندرم بخت بیدار تست
به پیوند چشمان پس از سال چل   بمهر تو ای مهوش آرام دل
ابا رای افلاطن هوشیار   برای پی تو کردیدم ابجد بکار
بکافور گون مو به پیرانه سر   ز ناف قلم ریختم مشک تر
ز من بشنو ای پاک فرزند من   چو آویزه در گوش کش پند من

اگر چه هنر خود نیاید بکار   ز کسب هنر خویش غافل مدار
که نادان درین روزگار سپنج   نه بیند بجز غم و درد و رنج
غم نیستی در بدنیا مخور   که هستی است چون نیستی در گذر
چو باید ازین حجله که خواستن   چه سودت ازین حجله پیراستن
جهان سربسر جمله هیچ است هیچ   بهیچ ای مهین دخت هرگز مپیچ
اگر چه زنی با زنان کم نشین   چو سورت نماید ماتم گزین
که این شاخ ناپاک ناسازکار   نیارد بجز میوه تلخ بار
ازایشان شد آدم برون از بهشت   بهشت از پی گفت ایشان بهشت
سر پاک یحیی از ایشان بطشت   تن و توش ها پیل از ایشان بخشت
زنی گرچه در دانش مردانه باش   ز بیگانگان پاک بیگانه باش
ز نامحرمان روی پوشیده دار   ز دیدارشان بسته دو دیده دار
چو با در سرا از رای شوهر مپیچ   مکن رنج در خدمت بیهوده هیچ

اگر تلخ گوید تو شیرین بخند / که شیرین پی تلخ شد دلپسند
به تلخش به بگشای لب گر کس است / که هم تلخ زن خواهی او را لب است
مبر بد به پیدا و پنهانش نام / که برش بتو مات گردد غلام
پس از مکن زیب صفهان شتافت / رخ از درگه حیدری بر نتافت
نیارامتو غرّه بر خط و گفت / چو او دانه باشد بدامش نهفت
گر من با همه عقل و فرزانگی / بدامش فتادم ز دیوانگی
باندرزت ای یار پرورد من / ز جور پدر تازه شد درد من
همی خواستم تا دلی پر ز درد / بر آرم ز سوز از جگر آه سرد
بفریاد و افغان و نفرین و داد / نیارم ز خشم خداوند یاد
نترسم ز گفت بد این و آن / به بندم دو چشم و گشایم زبان
کنم فاش از رازهای نهفت / بگویم سخنها که باید نگفت
ولی چون سرانجام مرگ است پیش / دل و سینه از کینه خوش نیست ریش

نشاند گر او شاخ کین برگ / مرا تخم مهرویی آید بکار
گر او را همی زد بدست اهرمن / سوی پاک یزدان بود راه من
ز سیم و زر آمد اگر او جوان / مرا پشت خم گشته همچون کمان
گر او خواجگی را بپایان برد / غلامیش را بایدم جان برد
گر او می نپاید حقوق پسر / مرا دل نشکافد عقوق پدر
گر او را بود سیم و زر دخت و پور / ز دیدار او چشم ما هست کور
گر او کرد بد ماش تحسین کنیم / دعایش بپاداش نفرین کنیم
الهی تو زین پیر اسپید موی / مگردان بعفو خود از خشم روی
ببر دار از مهر دنیا دلش / بجلوتگه خاص ده منزلش
بکارش بده صبر و آرامشان / مهل فاش گردد به بد نام مان

از او گر چه خود زار و دل خسته ایم
تو بگذر که ما نیز بگذشته ایم

گذشت ساقیا ایام ملک بهمن و دی — بده بده ولی از دو بهشت ساغر می

بهار چیست سر سبزه چشم سلامت باد — که هر کجاست هزار ده بهشت باید نی

غلام همت آنم که جان بداده وفا — که یکی در آمد از ده بهشت و وی شادی کی

ز افسر کی و از تخت جم نگو با ما — که نیم جو نخرم تخت او و افسر وی

بپیش من جم و کی آنکه است که شنید — که در کدام زمان بود ملکت جم و کی

نه آدمی است کسی کز نفیر ننده و — مرا که مهر شش بگرفته جای در رگ و پی

فراق دوست بر آرد ز خون جگر دود — گواه خواهی و باد چنگ و ناله نی

ز چرخ کو بسرم سنگ غم ببار که من — ز آستان شهنشاه برنگیرم پی

علی عالی اعلا که بر نهر ما نش — چنان بگرد و کرد و ز کرد قطره چه

بکام رباح بموش خرامم جان — که پیش مجنون خوشتر ز شیر نسک حی

چو دست تو بود ای شاه روزی ایشان — چرا نمی نگریستی سوی مفلسی لا

الا

شرار بر درت آنکه نه پا نو نهزد — اگر نه خسبد مهمان بخوان حاتم طی

برنج و محنت چل سال پیش میبندم
نه رنج راست مگر راحتی بده ار وی

گر گنه جرم نه از دلبر ما نیابات — آنچه بر ما رود و از این دل شیدا ماست

دل بگو دشمن جان کوی گر چون بد خواهان — روز و شب در پی بد نامی و رسوایی ماست

گر ز جورت نگریم ز صبر است و شکیب — پایداری ببلبش لیلی و بی پای ماست

در جنون سلسله ها پاره ز ما گشت و شکفت — که غم عالمی از حسرت دانایی ماست

مردمی غرق ز اشک من و در دیده هنوز — تشنه و خشک لب ابر دم دریای ماست

وصل کوی که نجواست بدوران هرگز — آنکه گوییم همان بد دل آسایی ماست

در شب چون از پی لعبه آمد و لعبه از پس ترب — بس بهار روز و جمال اوست تنهایی ماست

عشق پیری و جوانی شادی ده — گر تو پایی ساقیا اول برنایی ماست

با جا از و خوانم در انشاد عشق — ضعف و بیچار سیکی و عجز توانایی ماست

گر بهر جا بی رود خاطر ما خورده مگیر　　کاین گناهی است که بر شانهٔ هر جا بلا ماست

دل ور از زلف تو امید رهایی بهاست　　چه خیالات که در این سر سودا زده ماست

از تو دیداری و جان‌ها که سپردن گرا

زیبقین میتوان از پیش نهاد ایما ماست

بقد سرو برخ گل مانند اید دوست　　بنی آدم نه بستانه اید دوست

زره از زلف داری زابروان تیغ　　نه دلبر رستم دستانه اید دوست

بچنج دلبری ماه تمامی　　ولیکن باده خود پیمانه اید دوست

نه پیوندی دگر گر بریدی از کس　　در سلسلت اربکوبم جانانه اید دوست

اگر احبت پیش جوم کم بهایم　　مگر در ده مراد ما بیگانه اید دوست

بهر جا استی و بحث نه پسند　　عجب بیدار و خوش بهانه اید دوست

بپیچم گرد در سر می نروم　　بکانت گر خرم در [illegible] اید دوست

کشیان ور بخشی حلم بانت　　رعیت ماور مسلط [illegible] اید دوست

تیره دل را مسکن و ماوای جانان کرده‌ام　　کلبه از بدنامیان یوسف زندان کرده‌ام

تا کمر روشن ز چهر یوسفی گردد ز غم　　خانهٔ دل را سیه چون چاه کنعان کرده‌ام

نیست بر ویران خراج آوخ که تا ماها　　بر خراج از آباد اینجا که ویران کرده‌ام

عاشق آمد با نوا دبطر [illegible] شیعی　　از دو چشم خویشتن گوهر بدامان کرده‌ام

در بهار خشکش از دریای گوهر زای جشم　　خاک ره را بیغرق ابر نیسان کرده‌ام

از رشک لاله رنگ خویش در شبهای هجر　　ای لبان خون در دل لعل بدخشان کرده‌ام

ما به جمعیت آمد چو کم از زلف پریشه　　خاطر خود را از نیز و خوش پریشان کرده‌ام

[illegible] آمد اگر گوید حجی شیرین قرار

[illegible] شیرین سخن شعرا و دیوان کرده‌ام

[illegible] نظم جانوا [illegible] سفینه‌ها　　رشک گردون عزت دریای عمان کرده‌ام

گو ببخش صاحب اگر مدحی بصاحب گفته ام
خو ببخش سبحان اگر وصفی ز سبحان گفته ام

خواجه در آزردن ما هر چه خواهد گو بکند — بنده را باید که چشم از لطف خواجه نبندد
گر بسیم میفروشد خواجه زین بنده شگفتی — هر کرا ارزان بخرد البته ارزان میفروشند
خوشی دانم که خوشتر در غم عشق الکنی — هر کرا در دل خوشی است لابد بخزد و نند
پا مزن آتش بجانم با کسی از گریه منم — دیگ را آتش چو در زیر است نتواند نجوشد
سوختی جان زآتش آهم اگر اشکم نبودی — خاک بر روزم اگر روزی دو از هجر نخند

می ز هر جا هست می نوشند زاهد اما که خواهد
ساغر از دست ترکی و باده از جام کرم نند